

[روایات موهِم ثبوت زکات به صورت مطلق 1](#_Toc94773003)

[روایت اول: معتبره سماعه 1](#_Toc94773004)

[اشکال: اختصاص روایت به بالغ 1](#_Toc94773005)

[صحت نقل «لا یحمدون بادائها» بدون «الا» 2](#_Toc94773006)

[روایت دوم: روایت عبد الله بن سنان 4](#_Toc94773007)

[روایت سوم: مرسله لب اللباب 5](#_Toc94773008)

[روایت چهارم: صحیحه ابی المغراء 5](#_Toc94773009)

[نقل روایات امامیه از واقفه 6](#_Toc94773010)

[اشکال: اجمال روایت ابی المغراء به خاطر تعبیر «فلیس لهم» 8](#_Toc94773011)

[دلیل دوم آقای هاشمی بر مطلق بودن حکم زکات 9](#_Toc94773012)

**موضوع**: اشتراط بلوغ در زکات /من تجب علیه الزکاه /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

## روایات موهِم ثبوت زکات به صورت مطلق

### روایت اول: معتبره سماعه

آقای هاشمی به روایت سماعه تمسک کردند که زکات در مال صبیّ ثابت است که مشابه این مطلب در مال مجنون نیز جریان دارد. تعبیر ایشان این است:

و من الروایات ما دلّ علی جعل الزکاة فی اموال الاغنیاء للفقراء من قبیل معتبرة سماعة عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز و جل فرض للفقراء فی اموال الاغنیاء فریضة لا یحمدون الا بادائها و هی الزکاة بها حقنوا دمائهم و بها سمّوا مسلمین.

#### اشکال: اختصاص روایت به بالغ

بیان شد: سه تعبیر در این روایت وجود دارد که هیچ یک از آنها با نابالغ سازگار نیست:

1. «لا یحمدون الا بادائها» به این معناست که تکلیفا موظف به پرداخت زکات هستند.
2. «بها حقنوا دماؤهم» به این معناست که پرداخت زکات موجب حقن دماء و مرتدّ نشدن است.
3. «بها سمّوا مسلمین» به این معناست که با پرداخت زکات مسلم محسوب می شوند.

#### صحت نقل «لا یحمدون بادائها» بدون «الا»

«لا یحمدون الا بادائها» در نقل روایت در کافی وارد شده است. این روایت در جامع الاحادیث ج 9 ص 265 ح 13107 وارد شده است. در این صفحه، روایت را از کافی اینگونه نقل کرده است:

قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ لِلْفُقَرَاءِ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ فَرِيضَةً لَا يُحْمَدُونَ إِلَّا بِأَدَائِهَا وَ هِيَ الزَّكَاةُ[[1]](#footnote-1)

در ص 411 ح 13470 باب 1 از ابواب ما یتأکد استحبابه من الحقوق ح 6 اینگونه نقل کرده است:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ لِلْفُقَرَاءِ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ فَرِيضَةً لَا يُحْمَدُونَ إِلَّا بِأَدَائِهَا وَ هِيَ الزَّكَاةُ بِهَا حَقَنُوا دِمَاءَهُمْ وَ بِهَا سُمُّوا مُسْلِمِين‏[[2]](#footnote-2)

در تفسیر عیاشی، روایت اینگونه وارد شده است:

عن سماعة قال إن الله فرض للفقراء من أموال الأغنياء فريضة- لا يحمدون بأدائها- و هي الزكاة، بها حقنوا دماءهم، و بها سموا مسلمين[[3]](#footnote-3)

در این نقل، «لا یحمدون بادائها» بدون «الا» آمده است. «لا یحمدون بادائها» اختصاص به بالغ ندارد. منهای بحث دو فقره دیگر که در ذیل وارد شده، «لا یحمدون بادائها» بیان می کند: با عمل به این فریضه، مؤدی را تعریف نمی کنند. تعریف نکردن در حق صبیّ نیز قابل تصویر است. البته از «بها حقنوا دماؤهم» و «بها سمّوا مسلمین» استفاده می شود که پرداخت زکات وظیفه است و باعث حقن دماء است که اختصاص به بالغین دارد. به نظر می رسد متن تفسیر عیاشی صحیح تر باشد. آیت الله والد بیان می کرد: در روایات مشابه که در کافی و تفسیر عیاشی نقل شده، نوعا نقل عیاشی پاکیزه تر و بهتر است.

این تعبیر در روایت ابو بصیر نیز آمده است:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ مَعَنَا بَعْضُ أَصْحَابِ الْأَمْوَالِ فَذَكَرُوا الزَّكَاةَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ الزَّكَاةَ لَيْسَ يُحْمَدُ بِهَا صَاحِبُهَا وَ إِنَّمَا هُوَ شَيْ‏ءٌ ظَاهِرٌ إِنَّمَا حَقَنَ بِهَا دَمَهُ وَ سُمِّيَ بِهَا مُسْلِماً وَ لَوْ لَمْ يُؤَدِّهَا لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ فِي أَمْوَالِكُمْ غَيْرَ الزَّكَاةِ ...[[4]](#footnote-4)

تعبیر «لم تقبل له صلاه» در روایت منقول از سماعه وارد نشده اما این تعبیر در روایت دیگری که از عبد الله بن سنان نقل شده، وارد شده است. در این نقل آمده که زکات و صلاه با هم نازل شده است. به هر حال، در روایت ابی بصیر «لیس یحمد بها صاحبها» وارد شده که با تعبیر «لا یحمدون بادائها» سازگار است. این تعبیر بیان می کند که زکات وظیفه ای است که باید انجام شود و به خاطر همین، کسی به خاطر پرداخت زکات تعریف نمی شود. البته تعریف نشدن به معنای عدم ثواب نیست. بلکه بر واجبات ثواب داده می شود و این تعبیر بیان می کند: کسی که وظائف خود را انجام می دهد، خارجا تعریف نمی شود. به همین دلیل در برخی از روایات، راوی از ترتب ثواب بر عمل واجب، تعجّب می کند و آن را امری مستغرب می داند. پس این روایت ناظر به این است که اشخاص به اداء زکات تعریف نمی شوند و ممکن است گفته شود: بچه نیز با پرداخت زکات تعریف نمی شود زیرا حقی در مال او وجود داشته که باید پرداخت می شده است. همین که وضعا در مال صبیّ، دیگری حق یا شرکت داشته باشد در عدم حمد کافی است. در نتیجه «لا یحمدن بادائها» با صغیر بودن مؤدّی تنافی ندارد. بله «بها حُقِنوا دماؤهم» و «بها سموا مسلمین» اختصاص به بالغین دارد.

سوال: «بها حَقَنوا دماؤهم» به صورت معلوم ظاهرا صحیح است به این معنا که با پرداخت زکات، خون خود را حفظ می کنند.

پاسخ: «بها حُقِنوا» یا «بها حَقَنوا» در بحث ما تفاوت نمی کند و در هر دو صورت، اختصاص به بالغ دارد. اگر دو مفعولی باشد، «بها حُقِنوا» باید خواند که فاعل آن «الله» است. به این صورت «حقن الله زیدا دمه» و اگر یک مفعولی باشد، «بها حَقَنوا» باید خواند.

به تناسب ذکر این نکته مفید است که در برخی از روایات وجه تسمیه «فاطمه» اینگونه آمده که «لان الخلق فُطِموا من معرفتها» شاید توهّم شود که با «مفطومه» متناسب است. اما این مطلب صحیح نیست بلکه وجه تسمیه به این صورت است که مقام حضرت ع به حدی است که دیگران مفطوم شدند نه آنکه خود ایشان مفطوم باشند. «لان الخلق فُطِموا من معرفتها» پس این نقل ها باید به صورت مجهول خوانده شود و فاطم آن به علت رفعت مقام، حضرت زهرا سلام الله علیها است و مفطوم نیز مردم هستند. «ان الله فطم شیعتها عن النار» نیز به این صورت است که هر چند فاعل خداوند است اما به واسطه مقام حضرت زهرا س و درخواست ایشان، خداوند این کار را انجام داده است و به همین اعتبار می توان حضرت زهرا سلام الله علیها را فاطمه دانست.

امروز طبق تقویم غیر رسمی روز مرگ ابوبکر است. شرح حال عمر و مرگ او را در مروج الذهب می خواندم. در مروج الذهب می نویسد: عبد الله بن عمر بعد از آنکه پدرش عمر شمشیر خورد، به پدرش گفت: وصیّت کن نمی دانی اگر چوپانی نسبت به گله وصیت نکند، مذمّت می شود که چرا گله را رها کردی؟ عمر می گوید: اگر وصیّت کنم، اقتدا کردم به کسی که از من بهتر است یعنی ابوبکر. اگر وصیّت نکنم، اقتدا به رسول الله ص کردم که وصیّت نکرده است. ما حصل این روایت این است که ابوبکر از پیامبر ص عاقل تر بوده است به این معنا که ابوبکر به این حدّ عاقل بوده و می فهمیده که باید وصیّت کند و مردم را رها نکند اما نعوذ بالله پیامبر ص این میزان درک نداشته که وظیفه نگهبان گله این است که گله را همینطور رها نکند که گرگ ها آن را بدرند و باید کسی را مواظب قرار دهد. این نقل غیر از توهین به پیامبر ص چیست؟ همانگونه که قبلا نیز بیان شد: عامه در نقل فضائل بزرگان خود مقیّد به این جهت نیستند که آیا این نقلیات، توهین به پیامبر ص است یا نه؟ و همین که تعریفی از بزرگان خود باشد کافی است و برای آنها اهمیت ندارد که جوهر آن، توهین به پیامبر ص است.

### روایت دوم: روایت عبد الله بن سنان

آقای هاشمی تعبیر کرده است: «مثل معتبره سماعه». شبیه به این روایت، روایات دیگری وجود دارد که این مضمون در آنها آمده و برخی از جهت سندی معتبر است و برخی از جهت سندی اعتبار ندارد. به نظر می رسد این نقلیات، روشن تر از روایت سماعه است و مناسب بود ایشان این روایات را نقل می کرد. این روایات این قدر روشن نیست که اختصاص به بالغین داشته باشد و استدلال به آنها برای عمومیت جعل زکات نسبت به صغار، روشن تر است.

یکی از این روایات، روایت عبد الله بن سنان است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ الزَّكَاةَ كَمَا فَرَضَ الصَّلَاةَ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا حَمَلَ الزَّكَاةَ فَأَعْطَاهَا عَلَانِيَةً لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ عَيْبٌ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ مَا يَكْتَفُونَ بِهِ الْفُقَرَاءُ ...[[5]](#footnote-5)

این روایت، روایت دوم از باب اول از ابواب فضل الزکاه و فرضها در ج 9 جامع الاحادیث ص 29 رقم 12522 است. استدلال به ذیل در صورتی صحیح است که ذیل را از صدر جدا بدانیم و گرنه در صورتی که ذیل متصل به «ان الله فرض الزکاه کما فرض الصلاه» دانسته شود، ممکن است گفته شود: صدر صرفا ناظر به فریضه بودن نیست و وحدت مخاطب نیز از آن استفاده می شود.

انصافا مشکل است به اطلاق روایت تمسک کرد هر چند نمی توان ادعا کرد که «فرض الزکاه کما فرض الصلاه» قطعا ناظر به وحدت مخاطب است. البته احتمال این مطلب وجود دارد که بر همان اشخاصی که صلاه واجب شده، زکات واجب شده است. به خصوص آنکه فرض در «فرض الزکاه» که در صدر وارد شده، به معنای تکلیف است و همین می تواند قرینه بر این باشد که فرض در «فرض فی اموال الاغنیاء للفقراء» به همان معنای تکلیف است و «علی الاغنیاء» مقدّر است. به همین دلیل فرض زکات مختص به بالغین می شود. البته در مقام اثبات ظهور روایت در اختصاص نیستیم اما با توجه به وجود «فرض الصلاه»، ظهور روایت در اینکه مراد از «فرض» معنای عامی است که شامل فرض زکات در اموال صغار اغنیاء می شود، مشکل است. پس نمی توان به این روایت بر ثبوت زکات در مال صغار استدلال کرد.

### روایت سوم: مرسله لب اللباب

روایت بعدی در ص 43 جامع الاحادیث ح 12571 وارد شده است. البته این روایت از نظر سندی مرسله است و اعتبار ندارد.

القطب الراوندي في لب اللباب عنه (ص) أنه قال من كان له مال فلم يزكه يبشره كل يوم الف ملك بالنار ان الله جعل ارزاق الفقراء في أموال الأغنياء فان جاعوا وعروا فبذنب الأغنياء وحق على الله ان يكبهم في نار جهنم.[[6]](#footnote-6)

امکان دارد گفته شود: «جعل ارزاق الفقراء فی اموال الاغنیاء» عام است و شامل صغار نیز می شود. اما صدر و ذیل آن تعابیری وجود دارد که مختص به بالغ است و قول به اطلاق آن نسبت به صغار مشکل است. مانند: «ذنب الاغنیاء» و «یکبهم فی نار جهنم»

### روایت چهارم: صحیحه ابی المغراء

روایت دیگری نیز وجود دارد که به نظر می رسد بین تمام روایات، استدلال به آن بهتر است و راحت تر می توان به آن استدلال کرد و از نظر سندی مشکلی ندارد. این روایت در ص 243 جامع الاحادیث ذیل ح 13058 وارد شده است و در ص 272 رقم 13122 نیز آمده است. این روایت هم در کافی و هم در علل وارد شده است که قسمت مهم سند مانند آن است. سند کافی این است:

محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن عثمان بن عيسى (عن سماعة - خ) عن أبي المغرا عن أبي عبد الله عليه السلام قال إن الله تبارك وتعالى أشرك بين الأغنياء والفقراء في الأموال فليس لهم ان يصرفوا إلى غير شركائهم.[[7]](#footnote-7)

در این سند، سماعه که به صورت نسخه بدل ذکر شده، زائد است. روایت در علل با این سند آمده است:

أبي ره قال حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن حسين ابن أبي الخطاب عن عثمان بن عيسى عن أبي المغرا عن أبي عبد الله عليه السلام نحوه.[[8]](#footnote-8)

در این سند تنها عثمان بن عیسی قابل بحث است اما او در زمان امام رضا علیه السلام از وقف برگشته است و اموال مربوط به مقام امامت را واگذار می کند. محمد بن حسین بن ابی الخطاب و روات این طبقه مانند احمد بن محمد بن خالد و احمد بن محمد بن عیسی، زمان امام رضا علیه السلام را درک نکردند و در زمان استقامت عثمان بن عیسی از او تحمّل حدیث کردند. در معتبره سماعه که خوانده شد نیز احمد بن محمد بن عیسی از عثمان بن عیسی نقل روایت کرده که نقل آنها در زمان استقامت عثمان بن عیسی است.

#### نقل روایات امامیه از واقفه

بحثی کلی درباره واقفه اول که در زمان امام رضا علیه السلام بودند، وجود دارد که این قدر بین امامیه و واقفه نقار و شقاق بوده که امامیه از واقفه اخذ حدیث نمی کردند. امام علیه السلام از مجالست، هم غذا شدن و هم شرب شدن با واقفه نهی کرده است. در نقلی آمده است که « الواقفة و الزیدیة و النصّاب بمنزلة سواء.» در روایات، نصاب انجس من الکلب دانسته شدند و واقفه هم ردیف آنها قرار داده شدند. واقفه مانند بهایی زمان ماست و هیچ کس و لو برای حفظ آبروی خود، حاضر نیست پای درس بهایی ها بنشیند. به همین دلیل، به نظر ما اگر بزرگان ما از کسانی مانند علی بن ابی حمزه بطائنی و زیاد بن مروان قندی اخذ حدیث کردند، این اخذ حدیث مربوط به زمان قبل از وقف است و در زمان امام کاظم علیه السلام و حتی قبل از زندان حضرت ع است که این واقفه، آدم های بزرگ و ثقه و قابل اعتماد بودند.

البته این نکته نیازمند ضمیمه است که شقاق در اوائل وقف است و در دوره های بعدی اینگونه نیست. یکی از علت های آن نیز نرم شدن واقفه بوده است. واقفه به صورت رسمی در جبهه مقابل امام رضا علیه السلام عمل می کردند اما در زمان های متأخر اینگونه تندی نمی کردند و درباره واقفه متأخر، هم زیستی مسالمت آمیز به وجود آمده بوده است. ابو غالب زراری در رساله خود، برخی از مشایخ واقفه خود را ذکر کرده و تصریح می کند که «کانوا ثقات فی الروایه». حداقل یکی از مشایخ کلینی یعنی حمید بن زیاد متوفی 310 واقفی است. برخی از مشایخ حسین بن سعید واقفی هستند. در نتیجه، شقاق و نقار بین امامیه و واقفه در دوره متأخر نبوده است و از واقفه اخذ حدیث می شده است. تا زمانی که امام جواد علیه السلام به دنیا بیاید، واقفه میدان داری می کردند و با تولّد امام جواد علیه السلام، پشم و کرک واقفه می ریزد. علاوه بر آنکه معجزات امام رضا علیه السلام واقفه را خرد می کند، این ایراد را می گرفتند که اگر امام رضا علیه السلام امام است، باید پسر داشته باشد تا جایگزین او باشد. به همین دلیل در حق امام جواد علیه السلام تعبیر شده است: «هذا مولود لم یولد اعظم برکه منه». در زمان امام جواد علیه السلام، واقفه دیگر معارض و معاند نبودند و مستمسکی نداشتند که اخذ حدیث از آنها ترویج باطل باشد. پس در صورتی که واقفه افراد ثقه ای بودند، از آنها در اموری که مربوط به مذهب فاسد آنها نباشد، اخذ حدیث می کردند.

سوال: «ممطوره» که درباره واقفه وارد شده، در چه زمانی است؟

پاسخ: ظاهرا در زمان امام رضا علیه السلام این تعبیر وارد شده است نه زمان های متأخر. هر چند این اسم «ممطوره» بر آنها باقی مانده است. برخی از اسامی ابتدا بار معنایی خاص خود را دارد اما کم کم به عنوان اسم تلقّی می شود. مثلا در فارسی به این علت به شیر آب، «شیر» گفته می شده که اولین شیرهای آب، به صورت کله شیر بوده است. به خاطر آنکه رمز ایران، شیر و خورشید بوده و ایرانیان به شیر علاقه مند بودند، شیر آب به صورت کله شیر ساخته شده است. ابتدا هر گاه «شیر» گفته می شده، مراد همان کله شیر بوده است. در فرانسه که نماد آن خروس است، شیر آب را مثل کله خروس درست می کردند و به همین دلیل در فرانسه، به شیر آب، خروس آب گفته می شود. غرض این جهت است که در استعمالات کنونی، با کاربرد کلمه «شیر آب» ذهن به کله شیر منصرف نمی شود. کلمه «ممطوره» نیز همین است و در ابتدا، با کاربرد آن وجه تسمیه به ذهن خطور می کرده است اما به مرور زمان، وجه تسمیه کمرنگ شد و تنها به عنوان نامی برای واقفه باقی ماند.

بحث عثمان بن عیسی از بحث کلی واقفه جداست. عثمان بن عیسی در زمان امام رضا علیه السلام از وقف برگشته است و راویان اصلی عثمان بن عیسی، راویان طبقه متأخر هستند. البته ابن ابی عمیر از عثمان بن عیسی روایت کرده و احتمال دارد گفته شود: روایت او قبل از وقف عثمان بن عیسی بوده است. مثل آنکه روایت ابن ابی عمیر از علی بن ابی حمزه و زیاد بن مروان قندی نیز پیش از وقف بوده است. راویان اصلی از عثمان بن عیسی، محمد بن حسین بن ابی الخطاب، احمد بن محمد بن عیسی، احمد بن محمد بن خالد، هستند که همگی از طبقه های متأخر هستند. به نظر می رسد عثمان بن عیسی معمّر بوده است زیرا از امام صادق علیه السلام روایت دارد و شاید تا حدود 220 زنده بوده است.

به هر حال، روایت احمد بن محمد بن عیسی، احمد بن محمد بن خالد و محمد بن حسین بن ابی الخطاب، در زمان استقامت عثمان بن عیسی است. در برنامه درایه النور در شرح حال عثمان بن عیسی نوشته شده که روایات از او یا قبل از وقف است یا بعد از توبه. روایت ابن ابی عمیر قبل از وقف است و روایت احمد بن محمد بن عیسی و روات این طبقه، بعد از توبه عثمان بن عیسی است. در نتیجه، روایات عثمان بن عیسی صحیحه تلقّی می شود.

آقای هاشمی تعبیر معتبره به کار برده است. ظاهرا اشاره به عثمان بن عیسی ندارند و به سماعه اشاره دارند. سماعه در نظر آنها واقفی ثقه است. اما به نظر ما، سماعه واقفی نبوده است و ظاهرا دوران وقف را درک نکرده است و حداکثر اواسط حیات امام کاظم علیه السلام را درک است. به همین دلیل زمان وقف که اواخر حیات امام کاظم علیه السلام و آغاز امامت امام رضا علیه السلام است را درک نکرده است. به همین دلیل، واقفی دانستن سماعه اشتباه است. البته در روایت سماعه، زرعه وجود دارد و بحثی در واقفه بودن زرعه وجود ندارد. هر چند این روایت مرسله است و منهای ارسال آن، می توان آن را معتبره تعبیر کرد.

#### اشکال: اجمال روایت ابی المغراء به خاطر تعبیر «فلیس لهم»

روایت ابی المغراء قوی ترین روایتی است که می توان به آن بر ثبوت زکات در مال طفل استدلال کرد. اما به نظر می رسد این روایت اجمال دارد و استدلال به روایت در صورتی صحیح است که مراد از «لهم» در « فليس لهم ان يصرفوا إلى غير شركائهم» «لهم» وضعی باشد. به این معنا که حق وضعی ندارند که مال شرکا را به دیگران واگذار کنند و اگر بیع کنند، این بیع وضعا باطل است. اما ممکن است «فلیس لهم» حکم تکلیفی باشد و بیان کند: صرف این مال در غیر شرکاء حرام است. حرمت نیز اختصاص به بالغین دارد. در این روایت، تقریب قابل توجهی برای استدلال به آن برای غیر بالغین وجود دارد و به همین دلیل قوی ترین روایت است. اما به نظر ما اجمال در آن وجود دارد و نمی توان به آن استدلال کرد. هر چند نمی توان کسی که از «فلیس لهم» حکم وضعی را برداشت کرده است، تخطئه کرد.

سوال: مرحوم کلینی با تمسک به این روایت، حکم به اعاده زکات در صورتی کرده که به شخصی زکات را پرداخت کرده و بعدا روشن شده که فقیر نبوده است. عنوان باب در کافی اینگونه است: «بَابُ الرَّجُلِ يُعْطِي مِنْ زَكَاةٍ مَنْ يَظُنُّ أَنَّهُ مُعْسِرٌ ثُمَّ يَجِدُهُ مُوسِرا» پس استظهار کلینی از این روایت، حکم وضعی است.

پاسخ: حتی اگر روایت بیانگر حکم تکلیفی نیز باشد، به تبع آن حکم وضعی نیز وجود دارد. علت حرمت این است که مال او نبوده است. این مطلب نیازمند توضیح بیشتر است که در وجه بعدی بیان خواهد شد.

## دلیل دوم آقای هاشمی بر مطلق بودن حکم زکات

آقای هاشمی دلیل دیگری را ذکر کرده است و توضیح آن را فردا خواهیم داد.

اولا: لأنّه توجد فی الایات و الروایات ما لا یکون بلسان الامر بل بلسان الوضع ابتداءً ...

و ثانیاً ان الاوامر الواردة فی لسان ادلة تشریع الزکاة بل و فی کل الواجبات و الحقوق المالیة هی ارشاد عرفاً الی تعلّق الحق و ثبوته فی المال و انّ التکلیف بالاداء و الایتاء تابع له و من اجل انه متعلق حق الغیر نظیر النهی عن اکل مال الغیر و ثمن العذرة و لهذا لا شک فی عدم سقوط الحق فی ما اذا تعذّر و عجز المکلف عن مباشرة دفع الزکاه خارجاً کما اذا اغمی علیه وقت التعلّق او کان محبوسا او ممنوعاً من قبل السلطان او عاصیاً الی غیر ذلک فهل یحتمل فقیهٌ ان ذلک یوجب سقوط الحکم الوضعی بحقه و کذلک الحال فی الصبی فان ادلة اشتراط التکلیف بالبلوغ لا توجب سقوط المدلول الوضعی لادلة لزوم ادائه الحقوق المالیة الظاهره فی ثبوت الوضع و کون التکلیف فی الاداء و الایتاء بتبع ذلک و نتیجة کون الحق للغیر

و ان شئت قلت: المستفاد من ادلة الزکاة و الخمس مطلبان مستقلان فی عرض واحد الحکم التکلیفی بوجوب دفع الزکاة و الخمس و الحکم الوضعی بان خمس المال او عشره و نصف عشره متعلق لاسباب الخمس و الزکاة کما هو ظاهر اللام فی ادلة جعل الزکاة و الصدقة للفقراء و المساکین و غیرهم و جعل الخمس لله و للرسول و لذی القربی فهذا هو المستظهر من مجموع ادلة الخمس و الزکاة و من هنا ایضاً جاز للحاکم الشرعی اجبار الممتنع علی دفعها بل اخذها منه بلا رضاه و اذنه استیفاءً للحق. فقد یترتب علی هذا التفکیک ان البالغ العاقل المکلف بالزکاة اذا لم یقصد القرب فی دفعه للزکاة بعنوان الزکاة اجزء عنه و ان اثم بترکه العبادة و لم یجب علیه الدفع ثانیا الا اننا حتی اذا لم نقبل الاجزاء فی هذا الفرض قلنا فی المقام بظهور ادلة الزکاة فی ثبوت الحکم الوضعی فی مرحلة التعلّق مستقلا عن التکلیف و ان فرض عدم تحقق الدفع الا بقصد القربة من قبل المالک او ولیه فتدبر جیدا.[[9]](#footnote-9)

تکه اخیر کلام ایشان این است که در صورت عدم قصد قربت، زکات پرداختی مجزی است. ایشان بر این مطلب تکیه ندارد و ما وارد بحث از آن نمی شویم. تکیه اصلی ما بر این بحث است که آیا از این ادله دو مطلب استفاده می شود یا نه؟ در جلسه آینده در این باره صحبت خواهیم کرد.

1. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص556.](http://lib.eshia.ir/11005/3/556/) [↑](#footnote-ref-1)
2. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص498.](http://lib.eshia.ir/11005/3/498/) [↑](#footnote-ref-2)
3. [تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود العیاشی، ج2، ص210.](http://lib.eshia.ir/12013/2/210/) [↑](#footnote-ref-3)
4. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص499.](http://lib.eshia.ir/11005/3/499/) [↑](#footnote-ref-4)
5. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص498.](http://lib.eshia.ir/11005/3/498/) [↑](#footnote-ref-5)
6. [مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج7، ص24.](http://lib.eshia.ir/11015/7/24/) [↑](#footnote-ref-6)
7. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص545.](http://lib.eshia.ir/11005/3/545/) [↑](#footnote-ref-7)
8. علل الشرایع؛ ج 2، ص: 371 [↑](#footnote-ref-8)
9. بحوث فی الفقه (کتاب الزکاه)؛ ص: 16 [↑](#footnote-ref-9)